

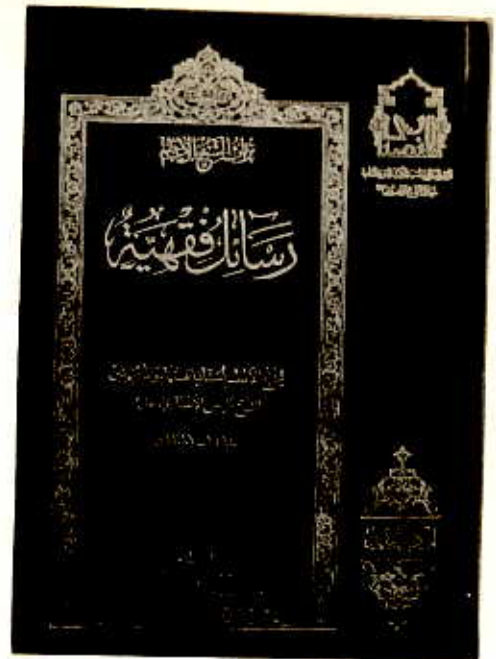
الف: رهایی از تقلید و خرافه و رساندن انسان به قله رفیع توحید و عبودیت الله تعالی .  
 ب: اصلاح اخلاق فرد در خصوصیات فردی و خانواده .  
 ج: اصلاح جامعه و ایجاد امنیت و عدل و انصاف و رعایت حقوق دیگران .

علم فقه در ابتدا مسؤولیت هر سه بخش را بر عهده داشت . فقه در سده های نخستین به معنی «معرفة الانسان مالها و ما علیها»<sup>۱</sup> بوده است . بنابراین فقه اختصاص به بیان چند حکم عبادی یا معاملاتی نداشته ، بلکه شامل زندگی انسان و همه سود و زیان او می شده است . به این معنا تمام مباحث کلامی و فلسفی مربوط به اصول دین ، تفسیر ، اخلاق ، عرفان و سیر و سلوک ، عبرتهای تاریخ و ... همه از اجزای فقه بوده اند . اما در این چند قرن اخیر ، فقه تنها در محدوده فروع دین و شناخت قوانین و احکام مربوط به عبادات و معاملات شناخته شده و هرگز شامل اصول دین (فقه اکبر) نبوده است ؛ با آنکه فقه مقدمه ای است برای اخلاق و اخلاق مقدمه ای برای رسیدن به توحید . به هر حال در جعل اصطلاح بحثی نیست و لامشاحه فی الاصطلاح .

#### خصوصیات فقه اسلامی

۱- واقع نگری و مطابقت با احتیاجات جامعه :  
 بجزرات می توان ادعا کرد که در فقه اسلامی - از احکام خانواده و قوانین مدنی و جنایی گرفته تا مرافعات و احکام سیاسی و روابط اجتماعی و برنامه های قرب به خداوند - در هیچ دوره ای از تاریخ اسلام ، مسأله یا موضوعی جدید پیش نیامده است که فقها بر اساس ادله ای که در دست دارند از پاسخ آن عاجز و ناتوان باشند و پاسخ آن را به آینده موکول سازند . بله گاه چون خود موضوع روشن نبوده ، پاسخ آن نیز دچار ابهام بوده است . با این وجود وظیفه فقه که بیان احکام و موضوعات مخترعه و مستنبطه است بخوبی انجام شده است .  
 این واقع نگری در کتابهای شیخ اعظم کاملاً مشهود

۱- الفقه الاسلامی و ادلته ، ج ۱ ، ص ۱۵ .



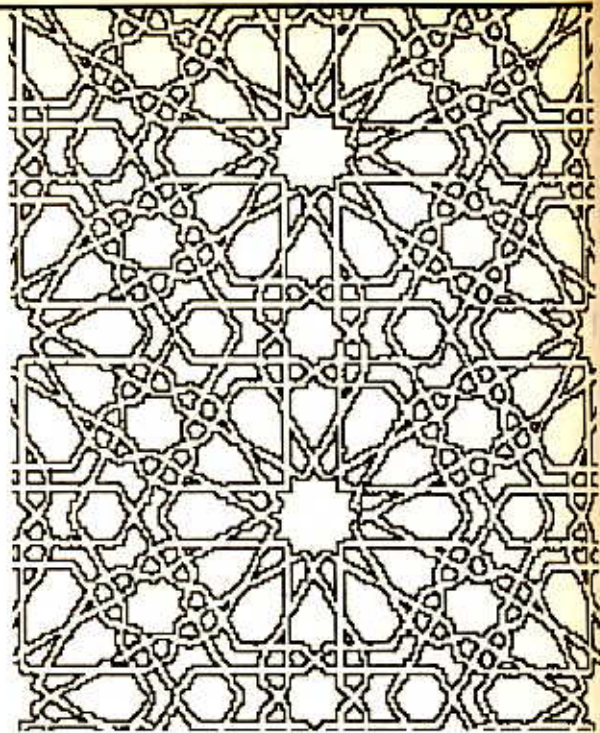
## شیوه شیخ در فقاہت

احمد عابدی

شرایع و ادیان الهی بر سه قسمند : برخی تنها به بیان قانون اخلاقی و تصفیه نفوس می پردازند ، بدون اینکه نظامی قانونمند برای زندگی دنیای بشر داشته باشد ؛ همچون مسیحیت . برخی دیگر از ادیان دارای نظامی مشخص هستند ، اما اختصاص به قبیله یا ملتی خاص دارد ؛ مانند یهودیت . گرچه این دین در اصل تنها به بنی اسرائیل اختصاص نداشته ، اما به هر حال ، امروز چنین تلقی می شود . در این میان دینی هم وجود دارد که دارای احکام و دستوراتی برای همه شرایط و موقعیتهاست ؛ یعنی دین مقدس اسلام .

تلاش دین اسلام در سه جهت جلوه گر است ؛





۴- ضمانت اجرای دینی و الهی داشتن: تمام فقه ارتباط و پیوندی مستحکم با اخلاق و معنویات دارد و مؤمن، خود را متعهد و ملزم به رعایت تمام احکام فقهی می‌داند. هر مسلمانی می‌داند که بدون فقه تطهیر و تهذیب نفس امکان ندارد. ایجاد روحیه تعاون، پرهیز از غش و خیانت، دوری از اکل مال به باطل، ایجاد پیوند جهانی میان تمام مسلمانان با نمازهای جماعت و مراسم عبادی عید فطر و اعمال حج، همه از برنامه های فقه اسلامی است

### ادوار یا تاریخ فقه اهل سنت

فقه اهل سنت تنها در سه قرن آغازین اسلام رونق داشته و بیش از هزار سال است که به ضعف و سستی گراییده است؛ به گونه‌ای که بعضی از فقهای بزرگ آنان، هزار سال اخیر را دوران هرم، پیری و فرسودگی فقه اهل سنت نام نهاده‌اند. محمد بن حسن ثعالبی فاسی (۱۲۹۱-۱۳۷۶ ه. ق) از فقهای مالکی، تاریخ فقه اهل سنت را به چهار دوره تقسیم کرده است: الف: دوره طفولیت و پیدایش اصل فقه. تا هنگام وفات رسول اکرم -صلی الله علیه وآله- طول کشید. ب: دوره جوانی و عصر اجتهاد که از زمان خلفا شروع و تا پایان قرن دوم ادامه داشت. ج: دوره کهولت و رکود. در این دوره، یعنی قرن سوم و چهارم، فقه هیچ پیشرفتی نکرد. د: دوره فرسودگی. در این دوره نه تنها پیشرفتی وجود نداشت، بلکه ضعف و ناتوانی نیز به آن روی آورد؛ به گونه‌ای که تاکنون جز قشر و پوستی، از فقه چیزی باقی نمانده است. این دوره از آغاز قرن پنجم تا امروز ادامه دارد.<sup>۲</sup> البته تعبیرات او در نامگذاری این چند دوره، قدری نامناسب و شاید بی ادبانه باشد. به هر حال روشن است که در چند قرن اخیر تلاشی چشمگیر که بتوان آن را نقطه عطفی در تاریخ و فقه و منشأ تحولی در میان اهل سنت دانست، صورت نگرفته است.

است. حجیت ظن در اصول دین، کفایت علم به اصول دین هر چند از روی دلیل نباشد، ملکیت متزلزل در باب معاطات، تفسیری که از تصرف در باب خیار حیوان و شرط ارائه می‌دهد، تحلیلی که از عدالت معتبر در امام جماعت دارد، همه شاهد بر این واقع نگری است.

۲- تدریجی بودن: در ایام پرتوافشانی خورشید رسالت، احکام الهی تدریجاً نازل شد. این تدریجی بودن به جهت رعایت اقتضای زمان بود. هرگاه حادثه‌ای رخ می‌داد و حکم جدیدی می‌طلبد، آیه‌ای نازل می‌شد. این نشان می‌دهد که اگر تمام احکام یک دفعه نازل می‌شد، به معنای بسته بودن احکام بود و دیگر تکامل و بالندگی در آنها صورت نمی‌گرفت. اما تدریجی بودن نزول آنها می‌تواند نویدبخش حرکت استکمالی و بسط و توسعه باشد.

۳- مبتنی بودن بر وحی الهی: شاید مهمترین ویژگی فقه اسلام این باشد که تمام قوانین آن از قداست و ارزش معنوی فوق العاده‌ای برخوردار است، زیرا سایر علوم به مطالعه کلمات وجودی خداوند و افعال او می‌پردازند، ولی فقه به مطالعه کلمات قولی و سخن الهی اشتغال دارد و تفاوت بین معجزات فعلی و معجزات قولی بر اهل معرفت پوشیده نیست.

۲. الفکر السامی فی تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۱، ص ۱۳.



## ادوار یا تاریخ فقه در مکتب فقهی اهل بیت

به رغم آنکه دکتر وهبه زحیلی، آغازگر فقه شیعی را محمد بن حسن صفار صاحب بصائر الدرجات می داند و تصور کرده که پیش از آن تاریخ، هیچ مکتب فقهی در شیعه وجود نداشته است<sup>۳</sup>؛ همچنین با تأسف از اینکه ثعالبی فاسی در تاریخ فقه اسلامی تنها در چند سطر - آن هم با اشتباه فراوان - به معرفی فقه امام صادق - علیه السلام - می پردازد؛<sup>۴</sup>

باید گفت تاریخ فقه شیعه با تاریخ پیدایش تشیع پیوندی ناگسستگی دارد. یعنی شروع فقه شیعه از روزی است که ابوطالب فرزند خود علی - علیه السلام - را به خانه پیامبر - صلی الله علیه و آله - فرستاد تا در حجره نبوی و بیت نزول وحی، بزرگ شود. ده سال پیش از نبوت که پیامبر اکرم به طیّ درجات کمال و تأدب به آداب الهی اشتغال داشت، حضرت علی نیز در سایه عنایت او، با روش عملی آن بزرگوار آشنا می شد. از این رو اولین دوره فقه شیعه و خشت نخستین آن را باید در آن چند سالی کاوید که امیرالمؤمنین در خانه پیامبر (ص) بود؛ پس از آن در عصر رسالت و نزول وحی. همین فقه سپس در ایام خلافت بزرگترین صحابی و اعلم آنان، علی بن ابیطالب (ع) و یاران او چون سلمان، ابوذر و افرادی چون مالک اشتر، کمیل بن زیاد و عمار یاسر رشد یافت و چندین کتاب فقهی در بیان حلال و حرام الهی توسط حضرت علی (ع) و فرزندان معصوم او - علیهم السلام - نوشته شد و اینها اولین تألیفات فقهی شیعه اند. در عصر صادقین - علیهما السلام - نیز اصول کلی احکام بیان شد و چهار هزار شاگرد آن دو امام، به تفریع و استخراج فروع مشغول گردیدند. افرادی چون زرارة، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، یونس بن عبدالرحمان، و فضل بن شاذان و صفوان بن یحیی، همه تلاش و همت خود را صرف حفظ منابع اصلی فقه کردند و اصول اربعمأه را گردآوردند.

پس از تدوین اصول اربعمأه، دوران تدوین جوامع اولیه فقهی فرا می رسد که از تشتت و پراکندگی روایات می کاهد. محمدون ثلاث - رضوان الله علیهم - هر کدام با روشی خاص و با تبحر و تسلط کامل بر تمام فقه، به

تدوین کتب اربعه حدیث که مدار تمام استنباطهای فقهی است، همت گماردند و در آن دوران کتابهای فقهی زیادی نوشته شد.

در قرن هفتم آفقه فقههای شیعه، محقق حلی - رحمه الله علیه - با نوشتن شرایع و المعبر گامی بزرگ و حرکتی جهشی در فقه برداشت. پس از او حرکت سعودی فقه مخصوصاً در فقه مقارن، به دست علامه حلی تدوام یافت. فخرالمحققین و شهید اول به پالایش فقه شیعه از اقوال عامه پرداختند و هر سال کتاب و رساله تحقیقی جدیدی در فقه عرضه شد تا آنکه در اواخر قرن دوازده و طول قرن سیزده - که عصر طلایی و شکوفایی فقه شیعه است - ستارگان تحقیق و تدقیق در آسمان فقه پرتو افشاندند. وحید بهبهانی (۱۲۰۵ هـ. ق)، ملا مهدی نراقی (۱۲۰۹)، علامه بحر العلوم (۱۲۱۲)، شیخ جعفر کاشف الغطاء (۱۲۲۸)، سید علی طباطبایی (۱۲۳۱)، میرزای قمی (۱۲۳۱)، سید محمد مجاهد (۱۲۴۵)، ملا احمد نراقی (۱۲۴۵)، محمد ابراهیم کرباسی (۱۲۶۱)، شیخ محمدتقی اصفهانی (۱۲۴۸)، شیخ محمد حسن نجفی (۱۲۶۶) و شیخ اعظم انصاری (۱۲۸۱)، هر کدام سهمی بسزا در تکامل فقه داشتند. این حرکت سعودی، هرگز متوقف نگردید و پس از آنان نیز دهها و صدها کتاب فقهی در ابواب گوناگون و مسائل مستحدثه، عرضه شد. بنابراین در زمانی که فقه اهل سنت به رکود گراییده بود، فقه غنی اهل بیت - علیهم السلام - بسرعت به پیش حرکت کرده و همواره نتایج و تحقیقات جدیدی را پدید آورده است.

در این میان تنها چند فقیه نامی شیعه هستند که هر کدام نقطه عطف و سرمنشأ تحولی بزرگ در تاریخ فقه شیعه بوده اند: شیخ طوسی، محقق حلی و شیخ اعظم انصاری از این جهت سرآمد دیگران هستند.

۳. الفقه الاسلامی و ادلته، ج ۱، ص ۴۴.

۴. الفكر السامی فی تاریخ الفقه الاسلامی، ج ۱، ص ۴۱۳.



عمومات آیات و روایات استفاده می کند و گاه از اصول عملیه. اما به هر حال همیشه پیش از ورود در مسأله یک اصل لفظی یا عملی در دست دارد و در نتیجه، هرگز در پایان مسأله با تردید و شک مواجه نمی شود و با مراجعه به آن اصل به راحتی حکم را به دست می آورد.

پس از آن شیخ اعظم - که در کتابهای خود بسیار از علامه حلی متأثر است و بیشترین توجه را نیز به کلمات او دارد - به هر مسأله ای که می رسد، بیشترین تلاش خود را صرف دقت در طرح مسأله می کند. در آغاز هر مسأله، اولین چیزی که برای او مهم است، توجه به نحوه طرح آن مسأله در کلمات فقها و قدماست؛ به گونه ای که گاه شروع مسأله را با نقل کلام یکی از فقها و از زبان آنان آغاز می کند. زیرا طرح صحیح یک مسأله در تمام استدلالات و فروع متفرع بر آن اثر می گذارد. همان طور که درست طرح نکردن آن نیز مثل خشت کجی است که تا ثریاً دیوار را کج می برد. کم نیستند افرادی که در مسأله ای به بحث و استدلال می پردازند ولی خود به درستی نمی دانند درباره چه چیزی بحث می کنند. در نقل اقوال فقها معمولاً از قدیمیترین فقیهانی که آرای آنان در دست بوده، شروع می کنند و به ترتیب تاریخ صدور، آنها را نقل می کنند. گذشته از نقل کلمات آنان - که به درست فهمیدن مسأله کمک شایانی می کند - تاریخ طرح مسأله را نیز روشن می سازد. ابتکارات و نوآوریهای هر فقیهیی معلوم می گردد و نحوه تلقی و طرز برخورد هر کدام از آن فقها با آن مسأله کاملاً به دست می آید. علاوه بر آنکه از وجود اجماع یا شهرت قدما یا متاخران در مسأله آگاهی می یابد (و این خود در نتیجه گیری از مسأله تاثیر بسزایی دارد)، به ادله مسأله و موارد آن نیز اطلاع پیدا می کند و به شرح و تفسیر کلمات آنان می پردازد.

برای نمونه به این چند مورد توجه شود:

الف: در ابتدای رساله مواسعه و مضایقه، نزدیک به ۵۰ نفر از فقها را نام می برد و نظر آنان را درباره اینکه تقدم نماز قضا بر نماز حاضر لازم نیست، بیان می کند.<sup>۵</sup>

۵. تراث الشيخ الاعظم، ج ۲۳، رسائل فقهیه، ص ۲۵۷-۲۶۰.



### روش فقهی شیخ

در اینجا نگاهی گذرا به روش فقهی شیخ اعظم می افکنیم. گرچه شیخ در اصول فقه شهرت و نوآوریهای بیشتری دارد و شیخ علی الاطلاق در اصول به او انصراف دارد، اما او در فقه نیز دست کمی از اصول ندارد. در ابتدا به این نکته باید توجه داشت که به رغم کثرت تدریس کتاب مکاسب در حوزه های علمیه، کمتر استادی را سراغ داریم که در درس خود روش فقهی شیخ را به طلاب بیاموزد. و این در حالی است که درس مکاسب به سبک متعارف پنج سال طول می کشد (یک سال مکاسب محرمه، یک سال عقد بیع و شرایط آن، یک سال بیع فضولی، یک سال خیارات و یک سال بحث شروط و احکام خیار. گرچه بسیاری از مباحث مهم کتاب همچون بحث شرایط عوضین اصلاً فراموش شده است.) و یک طلبه با حداکثر تلاش خود تنها عبارات کتاب را یاد می گیرد؛ اما نحوه ورود و خروج شیخ را در مباحث فقهی هرگز فراموشی نمی گیرد. جای خالی روش تحقیق، روش تدریس، روش مطالعه، روش نویسندگی اگرچه محسوس است، اما متأسفانه هیچ گاه جدی تلقی نمی شود. شیخ انصاری پیش از شروع در هر مسأله، به تأسیس اصل اولیه و قاعده کلی می اندیشد تا در موارد شک و ابهام، از آن اصل استفاده کند. این اصل را گاه از



ب: در ابتدای رساله من ملک شیئاً ملک الاقرار به می فرماید: «ببغی أو لآ ذکر کلمات من ذکرها بعینها او بما یُرادفها، ثم تتبعه بذكر مرادهم منها بمقتضى ظاهرها او بمعونة قرينة استدلالهم بها في الموارد الخاصة»<sup>۶</sup> همان گونه که پیداست، شیخ به نقل فقها اکتفا نمی کند؛ بلکه به تفسیر و توضیح مراد آنان از آن کلمات (با استفاده از قراین متصل و منفصل) می پردازد.

ج: در باب بیع وقف کلمات فقها را از ۲۲ کتاب فقهی به ترتیب زمان تالیف، ذکر می کند و پس از آن می فرماید: «این بود قسمتی از کلمات آنان که خود دیده یا برایم حکایت شده است». (المکاسب، ص ۱۶۶)

د: در باب معاطات می فرماید: «ولننقل اولاً کلمات جماعة ممن ظفرونا علی کلماتهم لیظهر منه ...» (ص ۸۱) و در باب خیار حیوان پس از نقل کلمات برخی از فقها می فرماید: «هذا ما حضرني من کلماتهم فی هذا المقام الظاهرة فی المعنی الثالث ...». (ص ۲۷۷)

البته باید توجه داشت که شیخ اینها را در زمانی نوشته و جمع آوری کرده که همه این کتابها نسخه خطی بوده و نوعاً شماره صفحه نداشته اند تا چه رسد به فهرست و معجم. هم اکنون نیز محققان می دانند که پیدا کردن یک مطلب در تذکره علامه چقدر زحمت دارد!

ه: در باب خیار حیوان در یک سطر از مکاسب نظر بیش از بیست نفر از فقها را نقل کرده است. (ص ۲۲۴) برآستی برای نوشتن این یک سطر چقدر وقت صرف تتبع و جستجو شده است.

نتیجه آنکه شیخ در هر مسأله سیری عمیق و تاریخی داشته و مسأله را از پایه به درستی و آن گونه که در منابع اصیل مطرح شده، بررسی کرده است. شیخ گرچه در این قسمت، معمولاً به کلمات فقهای عامه توجهی ندارد اما معمولاً بیشترین توجه خود را به تذکره علامه معطوف داشته که در آن به بهترین وجهی به کلمات عامه اشارت رفته است.

اما همان گونه که گفته شد شیخ به انبار کردن کلمات یا پر کردن کتابهای خود با نقل عبارتهای فقها، نمی اندیشد و شدیداً از آن احتراز دارد. آنچه برای او مهم است،

تفسیر صحیح این عبارات است که خود مهمترین ویژگی شیخ است. برای نمونه در باب خیار غبن عبارتی را از شرح لمعه نقل کرده و به تصویر غبن بایع و مشتری پرداخته و بیش از بیست سطر به توضیح آن اختصاص داده است. علی بن محمد نیز که از نوادگان شهید ثانی است در الدر المنثور و شیخ حرّ عاملی در الفوائد الطوسیه از این گونه کارها زیاد دارند. هر چند که در این قسمت شهید اول بر شیخ انصاری ترجیح دارد. مرحوم آیه الله خوئی می فرماید: «انّ الشّهِید ممتاز فی فهم کلمات الفقهاء بل قیل انه لسان الفقهاء»<sup>۷</sup> و چون پس از او، فخرالمحققین در این جهت بی نظیر است، شیخ او را بر محقق ثانی ترجیح می دهد: «لا یخفی ان الفخر اعرّف بنص الاصحاح من المحقّق الثانی ...» (المکاسب، ص ۶۳) شیخ اعظم پس از نقل کلمات فقها و تجزیه، تحلیل و توضیح مقصود آنها به مقایسه بین آنها پرداخته و پس از نقد و بررسی، نقاط قوت و ضعف هر کدام را روشن می کند.

### احترام فوق العاده به بزرگان

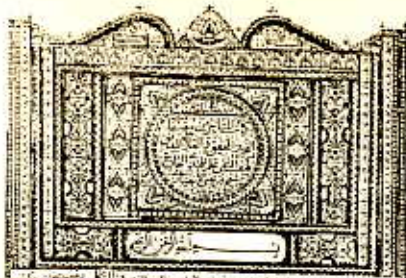
گرچه در مباحث علمی تنها باید به اصل سخن توجه داشت، نه به گوینده؛ و صحّت و سقم مطلب حائز بیشترین اهمیت است، ولی هرگز نباید از احترام به بزرگان غافل بود و یا در نقد و بررسی کلام آنان، به گونه ای بحث کرد که شخصیت آنان خدشه ناک گردد. در این صورت حداقل آن خواهد بود که انسان از برکت علم آنان بی بهره خواهد شد. ابن ابی جمهور احسائی در یکی از اجازات خود پس از سفارشات بسیار درباره استاد، می گوید: «و اذا لم تفعل ذلک کنت حقیقاً أن یسلبک الله العلم و بهائته»<sup>۸</sup>؛ اگر به این سفارشها عمل نکردی، سزاوار خواهی بود که خداوند متعال علم و

۶. همان ماخذ، ص ۱۸۰.

۷. مصباح الفقاهة، ج ۷، ص ۲۰.

۸. سفیة البحار، ج ۱، ص ۱۸۳، ماده «جمهر».





در رساله عدالت می فرماید: «ولافهم ذلك من كلامهما من يعنى به مثل الشهيد والمحقق الثاني وابن فهد وغيرهم»<sup>۹</sup> ویا «المحقق الثاني مع كمال تبحره في الفقه حتى ثنى به المحقق» (المكاسب، ص ۲۸۱) نیز «المولى الاعظم وحيد عصره في شرح المفاتيح» (ص ۳۲۹) واز این گونه عبارتها در کلام او فراوان یافت می شود.

ارزش آن را از تو سلب کند. از این رو شیخ اعظم فوق العاده به علامه حلی احترام می گذارد؛ تا آنجا که در بسیاری موارد طرح نخستین مسأله را با عبارتهای علامه پی می ریزد. پس از او محقق ثانی برای شیخ انصاری بسیار مهم است. در رساله عدالت می فرماید: «ولافهم ذلك من كلامهما من يعنى به مثل الشهيد والمحقق الثاني وابن فهد وغيرهم»<sup>۹</sup> ویا «المحقق الثاني مع كمال تبحره في الفقه حتى ثنى به المحقق» (المكاسب، ص ۲۸۱) نیز «المولى الاعظم وحيد عصره في شرح المفاتيح» (ص ۳۲۹) واز این گونه عبارتها در کلام او فراوان یافت می شود.

فاضل آمده است. برای نمونه: وفاقاً للفاضل» (ص ۲۹۶)؛ «ثم من بعده الفاضل في المختلف» (ص ۳۳۸)؛ «و تبعهم الفاضل في المختلف» (ص ۳۷۹). حتی شهید ثانی نیز مکرراً در شرح لمعه از علامه و محقق با عنوان «الفاضلان»<sup>۱۲</sup> یاد می کند و در رساله عدالت، حدیثی از امام عسکری علیه السلام درباره معنی فاضل نقل کرده است.<sup>۱۳</sup> در یک جا نیز شیخ فرموده است: «كما عن رسالة الملاذ للمحقق المجلسي» (ص ۳۴۷). صاحب جواهر نیز با لقب فاضل از علامه حلی یاد می کند.<sup>۱۴</sup> بنابراین در زمان شیخ انصاری کلمه فاضل به منزله بیشترین تعظیم و احترام بوده و شیخ اعظم که او را فاضل می نامد در واقع پربارترین القاب زمان خود را برای او ذکر می کند.

احترام به بزرگان هرگز با حریت و آزاداندیشی منافاتی ندارد، لذا شیخ با وجود خضوع فراوان در برابر اساتید خود و پایبند بودن به شهرت، مکرراً می گوید: «المتبع هو الدليل»، یا «المتبع هو الدليل و ان لم يذهب اليه الا قليل»<sup>۱۰</sup>. آری هر جا شهرت مطابق با احتیاط باشد، شیخ از آن نمی گذرد ولی اگر برخلاف احتیاط بود، از مخالفت با آن هراسی ندارد و حتی اگر قبول یا شهرتی بدون دلیل بود آن را کالعدم می داند «مجرد وجود القائل لا يثبت القول بل لا بدك من الدليل».<sup>۱۱</sup>

نویسنده ای گمان کرده که شیخ اعظم چون تنها برای فقه ارزش قائل بوده نه برای سایر علوم، به علامه مجلسی -رضوان الله علیه- کلمه «فاضل» اطلاق می کند؛ مثلاً در مکاسب می فرماید: «الفاضل المحدث المجلسي» (ص ۱۷۳)؛ در حالی که با توجه به موارد کاربرد «فاضل» در دو قرن پیش، این نهایت احترام شیخ اعظم به علامه مجلسی است. برای نمونه یادآور می شویم که «علامه» علی الاطلاق در شیعه علامه حلی است که جامعیت او در فلسفه و کلام، منطق، فقه، اصول، رجال و... بی نظیر است. با این وجود شیخ انصاری که در فقه، علامه حلی را سرآمد فقیهان می داند، مکرراً از او به فاضل تعبیر کرده است. محقق حلی نیز که افقه فقههای شیعه است، در کلام شیخ انصاری با وصف

**ژرف نگری**

شیخ اعظم پس از نقل عبارات فقها، به جمع بندی آرای ایشان می پردازد، آن گاه پس از نقل اقوال، مثلاً

- ۹. رسائل فقهیه، ج ۲۳ از تراث الشيخ الاعظم، ص ۱۰.
- ۱۰. رسائل فقهیه، ص ۱۹ و ۲۴.
- ۱۱. همان ص ۳۷.
- ۱۲. شرح لمعه (الروضة البهیة) ج ۲، ص ۲۲۹.
- ۱۳. رسائل فقهیه، ص ۳۸.
- ۱۴. جواهر الکلام، ج ۲۳، ص ۲۷.

شیوه شیخ در فقهات



می گوید از عبارتهایی که ذکر کردیم پنج قول و یا مثلاً سه قول استخراج می شود. این تفکیک آرا و قراردادادن هر کدام تحت نظری مشخص برای رسیدن به نتیجه مطلوب بسیار مؤثر است. بعد از نقل یک عبارت به جرح و تعدیل آن پرداخته و با توجه به سایر عبارتهای صاحب آن قول، در صحت انساب آن کلام یا اراده ظاهر آن تردید می کند.<sup>۱۵</sup>

پس اولاً شیخ اهتمام زیادی به کلمات قدما دارد و ثانیاً همیشه در مقام توجیه و دفاع از بزرگان است و طوری کلام آنان را تفسیر می کند که اشکالی به آنان وارد نباشد. ثالثاً در مواردی که در صحت یک حکایت تردید دارد، نام حاکی و نسبت دهنده را ذکر نمی کند که مبادا توهم بی احترامی باشد. رابعاً گرچه فقها همچون سایر دانشمندان، نهایت اعتماد را به یکدیگر دارند، اما این هرگز موجب نمی شود که در بیان نقل اقوال به منابع دست دوم بسنده کرده و از مراجعه به اصل خودداری کنند. همچنین شیخ اعظم به رغم آنکه در تتبع و استخراج اقوال، ید طولایی دارد، در ژرف نگری و تیزبینی و دقت در کلمات فقها و ادله هر مسأله بی نظیر است و جمعت فیه الاضداد. با وجود این تحقیق و تدقیق شیخ اعظم کاملاً توجه دارد که از بحثهای فلسفی و دقتهای عقلی در استخراج احکام خودداری کند؛ یعنی حوزه های علوم و معارف را کاملاً محفوظ می دارد. فقه را با فلسفه در نمی آمیزد. گاه نیز به برخی از بزرگان چون فخرالمحققین اعتراض می کند که نباید فقه را به بحثهای فلسفی پیوند داد.

نکته دیگر اینکه شیخ اعظم طبق شیوه شناخته شده و پسندیده تحقیقات امروزی در نقل اقوال نهایت دقت و حفظ امانت را به کار برده است. او بسیار تلاش می کند که هر کلامی را از منبع اصلی آن نقل کند. زیرا بسیاری از اشکالات و اشتباهات از مراجعه نکردن به منابع اصلی به وجود آمده است. محقق واقعی هرگز به خود اجازه نمی دهد، تا منابع دست اول وجود دارد، به کتابهای واسطه ای مراجعه کند. برای مثال کتاب وسائل الشیعه یا مفتاح الکرامه هرگز نباید موجب شوند که از کتب اربعه و یا منابع اصلی فقه غفلت شود. مراجعه ای اجمالی به دو

کتاب ارزشمند «الاخبار الدخيلة» و «النجعة» ضررهای عدم رجوع به منابع اصلی را نشان می دهد. شیخ اعظم چون کاملاً به این نکته آگاهی داشته گرچه ظاهر کلام او در نقل بعضی از اقوال می رساند که به منابع اصلی رجوع نکرده است و با اعتماد به مفتاح الکرامه و جواهر الکلام نقل قول می کند اما تتبع در کلمات شیخ نشان می دهد که حتی در آن مواردی که می گوید: «حکى»، باز اگر منبع اصلی را در دست می داشته، به آن مراجعه می کرده است و تنها در مواردی که منبع اصلی یافت نمی شده حافظه یا منابع دست دوم اعتماد می کرد و در این موارد نیز مکرر فرموده است که منبع اصلی را ندارم که رجوع کنم؛ مثلاً: «الحديث منقول بالمعنى ولا يحضرني الفاظه».<sup>۱۶</sup> «لا يحضرني شرح التهذيب حتى ألاحظ ما فرغ على ذلك».<sup>۱۷</sup> «لا يحضرني الآن المختلف حتى أتأمل في دليله».<sup>۱۸</sup> (ص ۲۵۲) اما الانتصار فلا يحضرني حتى أراجعه» (ص ۲۵۷) «ولا يحضرني كلام غيرهم»<sup>۱۸</sup> «لكن يبالي من المبسوط كلام... فلا بد من الملاحظة» (ص ۱۶۱) «مضافاً الى حكاية تواتر نفي الضرر والضرار عن فخر الدين في الايضاح في باب الرهن ولم اعثر عليه»<sup>۱۹</sup> این عبارات به خوبی نشان می دهد که شیخ در نقل اقوال به منابع اصلی رجوع می کرده است حتی در مواقعی که با واسطه نقل می کند.

نکته مهم دیگر تسلط کامل شیخ است بر تمام ابواب فقه. گاهی فقیه هنگام جمع آوری شواهد و مدارك، تنها به نقل اقوال همان باب مورد بحث می پردازد و از موارد مشابه آن غفلت می ورزد. اما احاطه کامل شیخ باعث

۱۵. رسائل فقهیه، ص ۳۶.

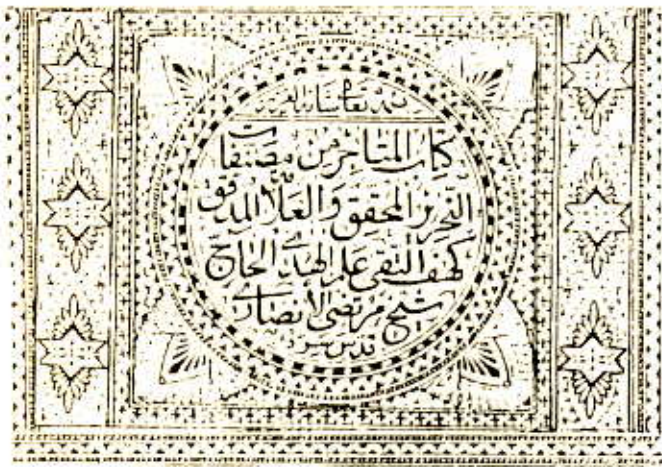
۱۶. فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۶۹.

۱۷. همان، ج ۱، ص ۱۷.

۱۸. رسائل فقهیه، ص ۳۷.

۱۹. رسائل فقهیه، ص ۱۱۲ و المكاسب، ص ۳۷۲.





می شود که مثلاً وقتی در یک مسأله مربوط به باب بیع بحث می کند از باب وکالت، وقف، اجاره، جماله، غصب، قضاء و... نیز برای بحث خود شاهد می آورد و این تنها ناشی از خیرویت و حضور ذهن و عمری مطالعه و تحقیق است که ما در غیر شیخ کمتر نمونه ای برای آن سراغ داریم. نمونه ای از آن بحث تنجیز در شرائط عقد و نمونه دیگر استفاده فراوان او از ادعیه همچون صحیفه سجادیه و دعای توبه و دعای ندبه و مناجات خمس عشر است که هم حاکی از شدت تقوی و معنویت شیخ است و هم از حضور ذهن او.<sup>۲۰</sup>

پس از آن شیخ اعظم - در صورت لزوم - تمام روایات مربوط به هر طایفه و یا بعضی از آنها را نقل می کند و به تجزیه و تحلیل هر کدام و بیان همه احتمالات قابل تصور در آن روایات و جرح و تعدیل آنها می پردازد و هر کدام را یا رد می کند و یا می پذیرد. تقریب استدلال به هر روایت و اشکالات وارد بر آن و پاسخ آنها، از مهمترین کارهایی است که شیخ در این موقعیت انجام می دهد، تا به اظهر احتمالات و مختار خود برسد.<sup>۲۲</sup>

توجه به فهم و استدلال سایر فقهانی نیز برای صحیح معنا کردن روایات بی تاثیر نیست. از این رو شیخ اعظم گاه در ابتدا و گاه پس از بیان مختار خود، در معنا و نحوه تقریر روایات به نقل برداشت فقهای دیگر می پردازد.<sup>۲۳</sup> در مطالعه روایات، توجه به رجال سند بسیار مهم است. احادیث جعلی و دروغ به قدری زیاد است که علامه امینی - رضوان الله علیه - تعداد احادیث نادرست و جعلی را تنها از چند راوی ۴۰۸۶۸۴ حدیث می داند.<sup>۲۴</sup> اما چون شیخ اعظم کمتر به مسأله بحث از سند پرداخته

### تصنیف روایات

شیخ اعظم، پس از بیان مسأله و ذکر اقوال به سراغ ادله می رود. در این قسمت یکی از ابتکارات بسیار مهم شیخ آن است که به تقسیم روایات به طایفه های مختلف می پردازد. چنین کاری از تشتت فکری جلوگیری می کند و نظم و ترتیبی منطقی برای رسیدن به نتیجه مطلوب به دست می دهد. مثلاً در رساله مواسعه و مضایقه می فرماید: «الثالث من وجوه الاحتجاج لاهل المواسعة الاخبار الخاصة و هی طواف...»<sup>۲۱</sup> و آنها را در سه طایفه جمع آورده است. البته لازم نیست که هر طایفه مشتمل بر چند روایت باشد، بلکه گاهی زیر مجموعه یک طایفه تنها یک روایت است. برای طایفه بندی روایات، مطالعه دقیق روایات و توجه کامل به فقه الحدیث لازم است. باید مضامین روایات را استخراج کرد و آنهایی که دارای مضمون واحدی هستند تحت یک طایفه قرار داده شوند چنین کاری به حل تعارضات روایات و اعمال قواعد ترجیح و نیز نحوه استخراج حکم کمک شایانی می کند و ضمناً معلوم می دارد که مشهور به کدام طایفه از این روایات استناد جسته اند. امروزه در درسهای خارج فقه، این عمل اساسی ترین مرحله تحقیق در یک مسأله به شمار می رود.

۲۰. المكاسب، ص ۲۱۶، رسائل فقهیه، ص ۵۶ و ۵۷.

۲۱. رسائل فقهیه، ص ۳۰۳ و ص ۳۲۴ و المكاسب، ص ۲۵۶.

۲۲. رسائل فقهیه، ص ۱۴.

۲۳. همان، ص ۳۲۰.

۲۴. الغدير، ج ۵، ص ۲۹۰.



دست می آورد و یا با قدرت استدلال خود آن را موافق با مضامین روایات دیگر می دید و وثوق حاصل می کرد؟ پاسخ آن را، این زمان بگذار تا وقت دیگر.

شیخ اعظم پس از نقل روایات، به تأمل محققانه و موشکافانه خود در روایات می پردازد. همچنین نکات ادبی و به دست آوردن معنای صحیح لغات روایات و ترکیب ادبی جملات برای او بسیار مهم است. مباحث ادبی بسیار دقیقی که در کتابهای شیخ اعظم وجود دارد همه حاکی از تبحر و تضرع او در علوم ادبی است. مرحوم آیه الله نجفی مرعشی می فرمود: «تمام ادله احکام به زبان عربی هستند و بدون تبحر و خبرویت کامل در ادبیات، هرگز نمی توان احکام خدا را به طور صحیح استخراج کرد».

شکوه و گلایه شیخ اعظم هنگام استدلال به سیره متشرعه از کم توجهی مردم لایبالی به احکام خدا آشکار است. شیخ درد دین و سوز و گداز درونی خود را نمی تواند پنهان کند. تمام زحمات فقها برای به دست آوردن احکام در صورتی نتیجه بخش خواهد بود که مردم کاملاً مقید بوده و دقیقاً به آنها عمل کنند و محقق نمی شود مگر با حکومت اسلامی. بدون حکومت اسلامی بسیاری از احکام بی معنا خواهند بود از این رو باید گفت: «حکومت، فلسفه عملی تمام فقه است». شیخ در رساله موسعه و مضایقه می فرماید: «برخی سیره ها ناشی از کم توجهی به دینند، لذا بعضی مردم با آنکه واجبی به عهده آنهاست، به مستحبات می پردازند. با آنکه خمس و زکات به عهده آنهاست، صدقه مستحبی می دهند. به تحصیل علم و تهذیب اخلاق با آنکه واجب فوری است، نمی پردازند، با

است؛ شاید بعضی به غلط تصور کنند که این به جهت عدم تبحر شیخ در این باب است. در حالی که همان طور که گفته شد هم تتبع شیخ بی نظیر است و هم تحقیق او، و علم رجال و تتبع در شرح حال روات و استخراج جرح و تعدیل آنان برای شیخ امر مشکلی نبوده است. چنان که در برخی موارد به بحث از سند نیز پرداخته است. ۲۵ به نظر می رسد که علت اینکه شیخ به بحثهای رجالی کمتر پرداخته است این باشد که بزرگان علم بر اثر دقتهای زیاد و عمیق خود، هر روایتی را طوری معنا می کنند که اصلاً تعارض روایات حل می شود و دیگر نیازی نمی بینند که بگویند سند این حدیث ضعیف است و آن را به جهت ضعف سند کنار می گذاریم. بهترین نمونه در این باب، علامه طباطبائی -رضوان الله علیه- است. وی در آن ده سالی که به تدریس بحارالانوار اشتغال داشت -با آنکه معروف است روایات ضعیف السند در بحارالانوار فراوان یافت می شود- هرگز حدیثی را به جهت ضعف سند یا معنا و توجیه صحیح نداشتن، کنار نگذاشته است. بلکه هر حدیثی را به گونه ای معنا می کرد که شونده دیگر نیازی به بحث از سند احساس نمی کرد. همه کتابهای شیخ شاهد این مدعا است.

باری آنچه برای شیخ مهم است درایت و فهم کلام معصومین -علیهم السلام- است نه روایت. اگر کسی به تاریخ تدوین حدیث و دقتهای محدثان در نوشتن احادیث و کتب اربعه توجه کند تا حدود زیادی روش شیخ را خواهد پسندید. زیرا هدف محدودون ثلاث -رضوان الله علیهم- در کتب اربعه این نبوده که تمام روایات صحیح و ضعیف را جمع آورند، بلکه تنها روایاتی که خود صحیح می دانسته اند، نقل کرده اند. از این رو مراسلات شیخ طوسی کمتر از مسندات او نیست. ۲۶ بر طبق ادله حجیه خیر واحد، برای عمل کردن به خیر، وثاقت لازم است؛ چه آنکه وثاقت به راوی باشد یا به مروی. حال آیا شیخ انصاری این وثوق را با مستفیض بودن روایات هر باب به

۲۵. مثلاً چند بار در مکاسب محرمة فرموده: روایت تحف العقول سندش جبران شده است و اغتشاش در مرجع ضمائر آن مربوط به اشتباه راوی است. ر.ک: المکاسب، ص ۳۲. گاهی نیز می فرمائید: «مع ضعفها بعلی بن ابی حمزة» ص ۳۹. و گاه به صحیح نبودن روایات اشاره دارد؛ مثل ص ۴۰. بیشترین بحثهای رجالی شیخ انصاری و مفصلترین آنها در رساله رضاع در آخر مکاسب ص ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و رسائل فقهیه، ص ۳۲۴ آمده است.

۲۶. جواهر الکلام، ج ۲۳، ص ۳۳.



بچه های غیر ممیز معامله می کنند، به زنان نامحرم و موی سر یا مچ دست یا پاهای آنان نگاه می کنند و ...» ۲۷

در اینجا توجه به این نکته لازم است که بعضی به غلط تصور کرده اند که اگر شیخ در مکاسب یا برخی از رساله های فقهی خود می گوید: «بحث را تیمناً و تبرکاً با ذکر چند روایت آغاز می کنیم» ۲۸ معلوم می شود که شیخ روایت را تنها برای تیمن و تبرک می آورد نه برای استدلال. این اشتباه بزرگی است. مقصود شیخ این است که شروع بحث را با حدیث قرار می دهیم و این تبرک است نه اینکه حدیث تنها برای تبرک است. شیخ اعظم می تواند در هنگام استدلال بر مختار خود روایت را ذکر کند و آن را دلیل بر مختار خود قرار دهد، همان گونه که هر کسی دلیل خود را پس از مدعا ذکر می کند، اما شیخ می گوید من دلیل را پیش از مدعا آورده ام به جهت تیمن و تبرک. نه اینکه حدیث تنها برای تیمن و تبرک باشد. بلکه تنها این تقدیم حدیث، جنبه تیمن دارد، نه اصل نقل آن. این روش شیخ است که در ابتدای هر بحثی، یک قاعده اولیه تاسیس می کند که در موارد شک به آن قاعده اولیه رجوع کند. این قاعده اولیه گاهی از عموماً قرآن مجید و گاه از روایات و گاهی از اصل عملی به دست آمده است. و گاه نیز آن قاعده اولیه روایتی است که مشتمل بر قواعد کلی است. شیخ در ابتدای خیرات، از تاسیس قاعده اولیه دو صفحه بحث کرده است و در ابتدای مکاسب به جای آن بحث، دو صفحه حدیث نقل کرده است که در واقع همان تاسیس قاعده اولیه می باشد.

پس از آنکه شیخ اعظم با تأمل بسیار در روایات و سایر ادله نظری را انتخاب کرد، دوباره به کلمات فقها برگشته و نهایت تلاش خود را به کار می گیرد که کلام آنان را نیز به هر طریق ممکن، توجیه کند تا مبدا اشکالی به آنان وارد نشود و سعی فراوان دارد تا دیگران را نیز در ابتکارات خود شریک سازد و می گوید آنان نیز متوجه این دقایق و ظرافتها بوده اند.

جولان فکری شیخ باعث می شود که در هر لحظه حرفی تازه و سخنی جدید داشته باشد. همیشه در کتابهای خود خواننده را با مسأله درگیر می سازد و نمی گذارد که

طالب علم تنها با یک مراجعه به کتاب او، فوراً نتیجه نهایی مسأله را به دست آورد و به راحتی از کنار آن بگذرد. شیخ انسان را بر سر کاسه «چه کنیم؟» تنها می گذارد و فکر انسان را به مسأله مشغول می کند. او تنها سر نخ به دست می دهد، مظان ادله و موارد تحقیق را نشان می دهد، نقاط ابهام و مورد غفلت مسأله را گوشزد می کند، اما نتیجه گیری نمی کند و این شیوه موفقی در علوم حوزوی بوده است. ولی آیا واقعاً تنها علت عدم نتیجه گیری مشخص در کتابهای شیخ، همان روش او در تعلیم و تربیت بوده است یا مسأله شدت احتیاط و ورع در فتوای نیز در میان است؟ شاید احتمال دوم بیشتر قابل پذیرش باشد، زیرا می بینیم که شیخ در مباحث اصولی خود که مقام فتوا نیست بسیار منظم بحث کرده است، اما به فقه که می رسد، آن نظم از بین می رود. از این رو در رساله عملیه خود نیز کمتر فتوای قطعی صادر می کند و کمتر با مشهور مخالفت دارد. معلوم می شود که شیخ تا حدود زیادی از فتوادادن پرهیز داشته و لذا در پایان هر بحثی نمی توان جمع بندی نهایی از کلام او به دست داد که فتوای شیخ در این مسأله این بوده و لیس الای.

به کار بستن قواعد اصولی در فقه و فراموش نکردن آنچه در اصول تاسیس کرده اند، در روش فقهی شیخ کاملاً مشهود است و شاید علت پرداختن شیخ به مکاسب با آن گستردگی، این باشد که شیخ خواسته تنها بای از ابواب فقه را مورد بحث قرار دهد که نص و روایت در آن کمتر وجود دارد و با قواعد و اصول و قدرت استدلال فقهی مسائلی که کمتر نص شرعی دارند، حکم آنها را استخراج نماید.

مرحوم شیخ پس از تمام شدن هر بحثی به فروع

۲۷. رسائل فقهیه، ص ۳۲۵. همچنین ر. ک: المکاسب، ص ۳۲ و ۴۰.  
۲۸. رسائل فقهیه، ص ۲۰۸؛ و المکاسب، ص ۲.

بازرسی در این باره





به دنبال تدریس کتاب مکاسب یا خارج آن و یا نوشتن تعلیقه و حاشیه بر مکاسب نباشد. امروزه محور اصلی اکثر درسهای خارج اصول و فقه (ابواب: طهارة، صلاة، خمس، زکات، صوم، مکاسب) کتابها و آرای شیخ انصاری و شاگردان اوست.

در سبک و نوع و ترتیب مباحث اصولی و فقهی روش شیخ همچنان الگوست ما قرائنی داریم که شیخ خود، کتاب مکاسب را به گونه ای دیگر، تدریس می کرده است، اما در چینش نهایی چون روش کنونی (ترتیب فعلی مکاسب) را انتخاب کرده، همه از او پیروی کرده اند. اینک به چند نمونه از تبعیت فقهای متأخر از روش شیخ انصاری اشاره می کنیم:

الف: شیخ در مکاسب بحث از بیع کلب صید و ماشیه را مطرح و بحث ربا را متعرض نشده است. اینک نیز در درسهای خارج، بحث از بیع کلب به صورت گسترده مطرح می شود و معاملات ربوی متروک مانده اند.

ب: در بحث استدلال بر حجیت خیر واحد به آیه نبأ شیخ می فرماید: «فلنذكر اولاً ما لا يمكن الذب عنه»<sup>۳۰</sup>. با اینکه این کلام غلط است و کاملاً خلاف مقصود شیخ را می رساند، ولی همه از او پیروی کرده و همین غلط را به

متضرع بر آن می پردازد، گاهی با عنوان «ینبغی التنبیه علی امور» و گاهی با «فروع» یا با ذکر چند مسأله. در هر مسأله ای بر روی همه مبانی به بحث می نشیند و همه احتمالات ادله و نتیجه آنها را مشخص می سازد و نتیجه هر قول و مبانی را در آن مسائل روشن می کند.

یکی دیگر از امتیازات برجسته روش فقهی شیخ، واقع بینی اوست. او به بحثهای تجریدی و انتزاعی اعتنا نداشته و در غالب بحثهای خود به واقعیات خارجی و قابل اجرا بودن و عملی بودن آنها توجه دارد. بحث معاطات و قائل شدن به ملک متزلزل نه اباحه نمونه کوچک آن است.

در مسأله انسداد و پذیرفتن حجیت ظن در اصول دین و آنکه ظن یا یقین می تواند از روی دلیل نباشد، نمونه دیگر آن است. چگونه می توان گفت باید تمام مردم مسلمان بلا استثنا با دلیل و استدلال به تک تک اصول دین یقین داشته باشند؟ مخصوصاً با توجه به اینکه تفصیل مسائل مربوط به توحید و جزئیات مباحث معاد نیز مربوط به اصول دین است نه فروع دین.

پرهیز از توضیحات غیر ضروری در روش شیخ، مشهود است. گاهی می فرماید: «و هذا لا یترتب علیه کثیر فائده»<sup>۲۹</sup> و از آن می گذرد. این خود نکته بسیار مهمی است و متأسفانه برخی از کتابها جز تزیین عمر و پرداختن به بحثهای بی فایده، ثمره ای ندارند. نتیجه پرداختن به بحثهای غیر ضروری این است که بسیاری از مسائلی که می توان پاسخ آنها را از ادله استخراج کرد، همچنان بی پاسخ مانده اند.

### تأثیر شیخ بر متأخران

قدرت استدلال و استحکام روش فقهی شیخ موجب شده که پس از او هیچ روش جدیدی در فقه پدید نیاید و گرچه شیخ شاگردان آزاداندیش و بزرگی تربیت کرد که در استدلال و فتوا تابع شیخ نبودند، اما در روش بحث و استدلال نه تنها شاگردان او بلکه تا امروز بیشتر فقهای مقلد و تابع اویند. عظمت افکار شیخ به قدری بر علمای بعد از او اثر گذاشت که کتابهای او محور مهمترین درسها و تحقیقات قرار گرفت. هیچ مجتهدی پس از او نیامد که

۲۹. رسائل فقهیه، ص ۱۱.

۳۰. فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۱۷.



کار می‌برند. زیرا کلمه «ذب» به معنی دفاع و حمایت است و اشکال غیر قابل دفاع یعنی اشکالی که آنقدر رسوا و ناصحیح است که هیچ کس از آن نمی‌تواند حمایت و دفاع کند. در حالی که مقصود شیخ آن است که این دو اشکال غیر قابل دفع هستند و پاسخ دادن به آنها ممکن نیست.

ج: در باب استصحاب، آنجا که شیخ اعظم یازده قول را نقل می‌کند، چنان قوی و مستدل به پاسخ آن اقوال می‌پردازد که پس از شیخ، همه اصولیون همان پاسخها را پذیرفته و دیگر کسی متعرض صحت و سقم آن اقوال نمی‌گردد، گرچه همه منسوخ شده باشند.

د: شیخ اعظم بحث از قاعده فقهی «لاضرر» را در پایان مبحث شرایط اصول عملیه و قبل از ورود در بحث استصحاب قرار داده است و تقسیم حکم به وضعی و تکلیفی را در باب استصحاب آورده است. دیگران نیز از او پیروی کرده‌اند؛ با اینکه شاید بهتر بود که اینها را در جای دیگری قرار داد.

ه: شیخ بحث ولایت فقیه را در پایان بحث از شرایط متعاقبین و بحث بیع فضولی آورده، با اینکه با باب قضا و حدود بیشتر مناسبت دارد. اما دیگران نیز در این جهت از او پیروی کردند. دهها نمونه دیگر از این قبیل می‌توان پیدا کرد.

در اینجا باید توجه داشته باشیم که قبل از زمان شیخ اعظم دو دیدگاه افراطی و تفریطی درباره مباحث عقلی وجود داشته: از طرفی میرزای قمی و همفکران او با تمسک به دلیل انسداد هر دلیل عقلی ظنی را معتبر می‌دانستند و قهرآپای استدلال و استحسانات عقلی در مباحث فقهی بسیار باز می‌شد؛ و از طرفی اخباریین بودند که هیچ دلیل عقلی را معتبر نمی‌دانستند. این افراط و تفریط موجب شد که شیخ عکس العملی در برابر هر دو داشته باشد و راه سوم را که همان اعتدال و حد وسط و خیر الامور است انتخاب کرد و در ابتدای فرآیند الاصول با یک تقسیم ثلاثی وارد اصول شد. این تقسیم را اولین بار شیخ اعظم به کار برد و از طرفی برخلاف اخباریین برای عقل و یقین ارزش قائل شد. از طرفی دایره ظن را محدود کرد به ظن خاص (نه هر ظنی از هر طریقی).

این مقاله تنها اشاره ای کوتاه بود به روش فقهی شیخ اعظم در رسائل فقهی خود. هر چند این مبحث احتیاج به کاوشی مفصل و نقد و بررسی محققانه و عمیق دارد و از حوصله این مقال خارج است.

در اینجا نظری به نحوه تصحیح این رسائل که توسط گروه تحقیق آثار شیخ اعظم انجام شده می‌افکنیم.

### تصحیح رسائل فقهی شیخ اعظم

هر که کتابهای خطی و چاپی سنگی را با کتابهای تصحیح و تحقیق شده، مقایسه کند اهمیت و ارزش کار تصحیح و احیای آثار گذشتگان بر او روشن خواهد شد. برای مثال، هر سال هزاران ساعت از عمر مفید طلاب صرف پیدا کردن صحت و سقم برخی از اقوال منقول در مکاسب می‌گردد. با تصحیح این اغلاط می‌توان جلوی بخشی از این اتلاف وقتها را گرفت.

عنوانهای اصلی و فرعی هر بحث در وسط سطر، پاراگراف بندی منظم و دقیق شده و شروع هر مطلبی از سر سطر، گذشته از آنکه نظم مشخصی به بحث داده و آن را از کلاف سردرگم، خارج می‌کند، به فهم مطلب نیز کمک شایانی می‌کند. علاوه بر آنکه در خواننده، علاقه و شوق به مطالعه کتاب ایجاد می‌کند.

در این چند سال اخیر تصحیح صحیح و فنی کتاب مکاسب شیخ انصاری به یک رویا بیشتر شبیه بود تا به یک واقعیت. عظمت کار و مشکلات زیاد چون ابری تاریک بر سر هر محقق سایه می‌افکند و او را از انجام آن مأیوس می‌نمود. اما اکنون بحمدالله و با همت بلند مردان علم و دانش این کار در حال انجام است.

سایر کتابها و رسائل فقهی شیخ اعظم نیز شبیه مکاسبند. استخراج اقوال نزدیک به پنجاه نفر فقیه از قدمای اصحاب که تنها در ده سطر از رساله مواسعه و مضایقه آمده (رسائل فقهیه ص ۲۵۹-۲۶۰) از منابع اولیه



آنها، کار بسیار شاق و پُرحتمی بوده که نهایت سپاس و قدردانی خوانندگان را به همراه دارد.

این رسائل که جلد ۲۳ از مجموعه تراث الشیخ الاعظم می باشد، مشتمل بر هفت رساله است:

رسالة فی العدالة .

رسالة فی التقیة .

رسالة فی قاعدة لاضرر .

رسالة فی التسامح فی ادلة السنن .

رسالة فی قاعدة من ملک .

رسالة فی قضاء الصلاة عن الميت .

رسالة فی المواسعة والمضایقة .

این رساله ها که در آخر مکاسب چند بار چاپ شده اند، توسط هفت نفر از فضلا مورد تحقیق قرار گرفته اند. بهتر بود که ترتیب این رساله ها به ترتیب معهود ابواب فقهی قرار داده می شد و رساله تقیه و لاضرر که با باب طهارة مناسبند، در ابتدای کتاب و دو رساله آخر که به کتاب صلاة مربوطند، پس از آن و رساله عدالت که با باب قضا و شهادت مناسب دارد، در آخر قرار می گرفت.

در این تصحیح تمام آیات و روایات و اکثر اقوال منقول استخراج شده و مأخذ آنها در پاورقی ذکر شده است. در پایان کتاب از ص ۳۶۱ تا ۳۸۶ ملحق الاعلام لرسالة المواسعة و المضایقة آورده شده و از تمام افرادی که در آن رساله نامشان ذکر شده است، ترجمه مختصری به همراه نام تألیفات آنان و بیان مصادر ترجمه آنان ذکر شده است. البته بسیار مناسب بود که این عمل نسبت به تمام رساله ها انجام می شد. در خاتمه برای کتاب دوازده فهرست تنظیم کرده اند که بسیار جالب و مفید است.

در عین حال نقایص بسیاری نیز در این تصحیح به چشم می خورد. ما در اینجا تنها به بررسی رساله عدالة می پردازیم و گاه از سایر رساله ها نیز ذکری به میان می آوریم.

برخی از فقها به تبع علما اخلاق گفته اند: «عدالت عبارت است از اعتدال قوه ناطقه و غضبیه و شهویه انسان.» بنابراین تعریف، عدالت جز در افرادی

انگشت شمار وجود نخواهد داشت. اما شیخ اعظم می فرماید: در تعریف عدالت باید از افراط و تفریط پرهیز داشت. از طرفی نباید به قدری دقیق و مشکل باشد که شخص عادل پیدا نشود و عسر و حرج لازم آید و حتی مقدس اردبیلی - رضوان الله علیه - با آن قداستی که داشته، دیگر به عدالت خود اطمینان نداشته باشد؛ و از طرفی نباید به قدری دامنه آن را وسیع دانست که گفته شود شارع مقدس عرض و جان و مال مردم را به دست افراد مجهول الحال سپرده است. از این رو شیخ اعظم می فرماید: «عدالت حالتی نفسانی است که موجب تقوی و مروت می گردد و این در بسیاری از مردم وجود دارد. گناه نکردن چهار صورت دارد: یک بار به جهت مبتلانشدن به آن است و یک مرتبه به جهت انگیزه های نفسانی و گاهی به جهت خوف از خدا که اتفاقاً در همان لحظه پیش آمده است و گاهی به جهت یک حالت مستمّر و دائمی است. این خوف دائمی از خدا را حالت نفسانی موجب تقوی می نامند. بنابراین عدالت چیزی است که در بسیاری از مردم وجود دارد. علما اخلاق تعدیل قوای ثلاث را عدالت می نامند و فقها، حیای از خالق و مخلوق را. این حیا در بسیاری از مردم هست. خلاصه آنکه عدالت عبارت است از استقامت بر جاده عرف و شرع.»<sup>۱</sup> شیخ اعظم در این رساله همچون همه تألیفات خود، بسیار واقع بینانه و با توجه به همه جوانب و با پرهیز از افراط و تفریط نظر داده است. این عصاره و فشرده ای بود از مطلب آن رساله. اکنون به بیان برخی از نقایص این تصحیح می پردازیم. به امید آنکه تألیفات شیخ با آن دقتی که خود شیخ داشته است، تصحیح شوند.

۱- در ص ۳۴۵، سطر آخر آمده، «و حفظهم الصدوق ذکر ذلک فی کتاب من لا یحضره الفقیه» مصحح در پاورقی می نویسد «فی اکثر النسخ: حفظتهم و لعل فی الأصل: و أحفظهم الصدوق». مصحح چون متوجه نشده



کتاب حکایت کننده. در حالی که باید در هر دو جا یا نام شخص آورده شود یا نام کتاب.

۱۰- در ص ۷، سطر آخر مشخص نشده که «حاکمی» چه کسی است ولی در جاهای دیگر مشخص شده است.

۱۱- در ص ۵، نام حکایت کننده از مبسوط مشخص شده، ولی نام حکایت کننده از سرائر و جامع المقاصد و مجمع الفائده مشخص نشده است.

۱۲- در ص ۲۷ عبارتی که از علامه نقل شده، حکایت کننده آن مشخص نشده است؛ اما در عبارتی که از مقدس اردبیلی نقل شده، حکایت کننده آن معین شده است.

۱۳- ص ۴۳، سطر ۶ در «عما تقدم» بیان نکرده اند که کجا گذشته است، ولی در سایر موارد معمولاً مشخص شده است.

۱۴- مصحح در ص ۵۶، پاورقی شماره ۳ می نویسد: «الکافی ۲: ۴۲۶». و در ص ۵۷ پاورقی شماره ۱ می نویسد: «اصول الکافی ۱: ۲۲ و ۲۳ کتاب العقل والجهل». نام یک کتاب را یک بار «الکافی» و یک بار «اصول الکافی» قرار داده و یک بار عنوان بخش «کتاب العقل والجهل» را ذکر کرده است و یک بار نیاورده است. مخصوصاً که این دو مأخذ مربوط به دو بخش جداگانه است.

۱۵- در ص ۵۷، پاورقی شماره ۳ و ۴ هر دو از بحار الانوار نقل شده، اما در یکی عنوان باب آمده و در دیگری خیر.

۱۶- ص ۵۸، پاورقی شماره ۶ با ص ۵۹، پاورقی شماره ۳ مقایسه شود. در یک جا عنوان بخش بدون شماره حدیث آمده و در دیگری شماره حدیث بدون عنوان بخش آمده است.

۱۷- ص ۶۲ پاورقی ۱ و ۲ مقایسه شوند. یک بار می نویسد: «الحدیث ۲» و یک بار: «الحدیث الاول». یک جا عدد و یک جا حروف!

۱۸- مصحح در ص ۴۵، پاورقی شماره ۲ عنوان بخش و شماره حدیث هر دو را ذکر کرده است و در ص ۵۶ پاورقی شماره ۳ هیچ کدام را؛ با اینکه هر دو

که «حَفْظَةٌ» بر وزن هَمْزَةٌ و همچون ضُحْکَةٌ صیغه مبالغه می باشد (با آنکه خود اعتراف کرده که اکثر نسخه ها «حَفْظَتُهُمْ» دارد)، اما متن کتاب را «شدرستنا» کرده است؛ و اگر به فرآیند الاصول، ج ۱، ص ۹۲ مراجعه می شد و یا تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۲۲ (که می گوید: رجل حَفْظَةٌ كَهَمْزَةِ اَي كَثِيرِ الحَفْظِ) دیده می شد، این اشتباه صورت نمی گرفت.

۲- در موارد بسیاری لازم بوده است که مأخذ آنها ذکر شود، اما مورد غفلت واقع شده اند؛ مثل: ص ۳۵، سطر ۱۲ «المحکی عن بعض کلمات جماعة» و این همان مطلبی است که در ص ۲۴، سطر ۱۲ و ۱۳ نقل شده بود.

۳- در ص ۲۲، سطر ۳ مأخذ کلام بعض متأخری المتأخرین ذکر نشده است.

۴- در ص ۴۵، سطر ۴ در مورد «الصحاح» چون جمع است، باید به بیش از یک حدیث ارجاع داده شود.

۵- در ص ۲۳، سطر ۸، فاعل کلمه «قیدوا» را مشخص نکرده و مأخذ نداده اند.

۶- در ص ۸۴، پاراگراف آخر بی مرجع است.

۷- ص ۸، سطر ۹: «نسب الی جماعة بل اکثر القدماء» در اینجا نه نسبت دهنده مشخص شده است و نه آن جماعة یا اکثر قدماء.

۸- در ص ۶۳، سطر ۱۲ «کما بیناه فی مسألة حجیة الاجماع المنقول» مرجع ذکر نشده است.

در تصحیح یک کتاب، روشمند بودن بسیار مهم است. باید استخراج منابع و ذکر مأخذ از یک روش پیروی کند. ولی در این تصحیح این نکته رعایت نشده است؛ برای نمونه:

۹- در ص ۶، در پاورقی شماره ۱۰ می خوانیم: «و الحاکمی هو النراقی فی المستند» و در پاورقی شماره ۱۱ همان صفحه می خوانیم: «حکاه مفتاح الکرامه». در یک جا نام شخص حکایت کننده ذکر شده و در جای دیگر نام

شماره ۲۷ در فصل ۲



مربوط به کتاب «اصول الکافی» هستند.

۱۹- در پاورقی ص ۵۷ شماره حدیث ذکر نشده، ولی در ص ۵۹ ذکر شده است.

۲۰- مصحح باید ابتدا و انتهای هر کلامی را که در متن کتاب نقل شده، مشخص می‌کرد.

بعضی از مصححان این را به وسیله گیومه و بعضی به وسیله حروف ریزتر یا در سطر کوتاه یا ... مشخص می‌کنند. مثلاً در ص ۸۲ ابتدای نقل قول معین نشده است.

۲۱- در ص ۱۹ عبارت منقول در گیومه قرار داده شده، اما در موارد دیگر مثل ص ۱۸، سطر ۷ و ۸ چنین کاری نشده است.

۲۲- گاه در ابتدای نقل قول، شماره پاورقی و ذکر مأخذ را قرار گرفته است؛ مثل ص ۲۷ و گاه در آخر آن مثل ص ۳۳. گاهی نیز در یک صفحه، یک مأخذ در ابتدای نقل قول آمده و دیگری در آخر آن؛ مثل ص ۳۶ که علامت پاورقی شماره ۱ پس از نقل کلام مفید است و پاورقی شماره ۲ قبل از نقل کلام شیخ. همچنین ص ۳۷ پاورقی شماره ۷، پس از نقل حدیث است و پاورقی شماره ۸ پیش از نقل حدیث.

۲۳- حدیث همیشه در گیومه قرار داده شده ولی در ص ۴۶ و ۴۷ حدیث عبدالعظیم در گیومه قرار نگرفته است.

۲۴- رسم الخط صحیح کلمات بسیار مهم است که در برخی موارد رعایت نشده است؛ مثلاً:

ص ۸۴، سطر ۳ «بل کَلِّمًا» که صحیح آن است که «بل کل ما».

ص ۸۴، سطر ۵ «و کَلِّمًا» که صحیح آن «و کل ما» می‌باشد.

۲۵- ص ۳۰، پاورقی شماره ۲ «مما ورد» که صحیح آن «مما آورد» است.

۲۶- کلمه مبارکه «الله» احتیاج به تشدید ندارد، ولی همه جا با تشدید ضبط شده است.

۲۷- در ص ۵۶، کلمه «استغفار» غلط است؛ چون همزه وصل نیاز به علامت همزه قطع «ء» ندارد. این غلط چندین بار در سطر ۵ و ۱۳ و ۱۴ و سطر آخر و چند بار در ص ۵۷ تکرار شده است.

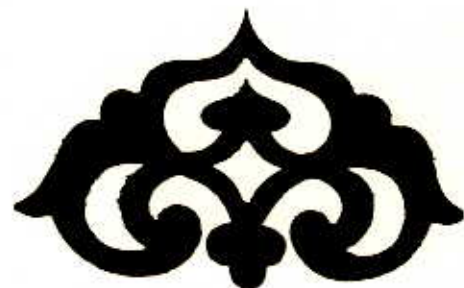
۲۸- ص ۲۷، سطر ۳ «عن التقی» غلط است چون «تقی» علم است و الف و لام نمی‌گیرد.

۲۹- ص ۴۱، سطر ۲ «یشکل» صحیح نیست و باید «یشکل» ضبط شود. ضمناً مأخذ آن نیز ذکر نشده است.

۳۰- ص ۹، سطر ۲ «ولا ذاهن» و صحیح آن «ولا ذَا ذهن» می‌باشد.

۳۱- ص ۱۰، سطر ۱۵ «توصیف» غلط است و باید در پاورقی صحیح آن تذکر داده می‌شد.

در یک تصحیح دقت زیاد برای به دست آوردن متن صحیح و اقرب به نسخه مؤلف، از اساسی‌ترین کارهاست. بدین خاطر باید نهایت تلاش را به عمل آورد تا نسخه خطی درست قرائت شود و غیر از موارد غلط فاحش و روشن، همه اختلاف نسخ در پاورقی ذکر شود. اما در تصحیح این رساله ما چنین چیزی را کمتر سراغ داریم؛ برای نمونه:





۳۲- در سطر اول از صفحه اول رساله عدالة، آمده است: «او الاستقامة» ولی در نسخه خطی که تصویر آن را در ابتدای کتاب می بینیم «والاستقامة» آمده. و اگرچه در نسخه دیگر «او» می باشد و شاید از بعضی جهات نیز «او» بهتر از «واو» باشد، اما چون «واو» غلط نیست لااقل باید در پاورقی تذکر داده شود.

۳۳- در ص ۶، سطر ۱۱ آمده است: «و عن محکی الوسيله» در حالی که در نسخه خطی «و من ...» آمده و صحیح نیز همین است. زیرا عطف به «من محکی السرائر» است.

۳۴- ص ۶۵، سطر ۲ «تبطل» در متن کتاب آورده شده است، در حالی که در نسخه خطی «تبعطل» است و صحیح نیز «تبعطل» است. زیرا حقوق معطل می مانند نه اینکه باطل شوند. گرچه در ص ۶۳، سطر ۲ کلمه «لبطل اکثر الحقوق» آمده است، اما به هر حال تبعطل بهتر است و لااقل باید در پاورقی توضیح داده می شد.

۳۵- ص ۷، سطر ۱ «وتثبت حکمها» و در نسخه ایست «است و صحیح نیز همین است.

۳۶- ص ۷، سطر ۲ در متن «لظهور» آمده، ولی در نسخه خطی «الظاهر» است و این باید در پاورقی ذکر می شد.

۳۷- در ص ۷، سطر آخر «بمضمون» است ولی در نسخه خطی باء را ندارد.

۳۸- در ص ۸، سطر ۸، شیخ انصاری مطلبی را از کتاب الاشراف مفید نقل کرده است و مصحح در پاورقی گفته است: «لم نقف علی الكتاب». اگر ایشان به جلد نهم از سلسله مصنفات شیخ مفید مراجعه می کرد، بر آن وقوف می یافت.

۳۹- در ص ۸، سطر ۳ «والمحقق الثانی» است ولی

در نسخه «ن»، کلمه «ثانی» وجود ندارد.

۴۰- در ص ۸، سطر آخر «لایدل» است ولی در

نسخه «ن»، «لائدل» آمده و همین صحیح است.

۴۱- مصحح در ص ۴۸ پاورقی ۷ درباره حدیثی که در

متن آمده، گفته است: «لم نعثر علی هذا الحدیث بهذا السند الا انه نقل فی البحار ۷۸: ۲۰۹ عن الصادق علیه السلام ما لفظه ...» با توجه به آنکه شیخ انصاری این حدیث را به واسطه بحار الانوار از تحف العقول نقل کرده و حدیثی که در پاورقی مصحح آمده است، در بحار الانوار از کشف الغمّة نقل شده است، معلوم می شود که نظر شیخ به این حدیث نبوده، بلکه مطمئناً نظر شیخ به حدیث ۳۶ از بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۰ بوده است که همان حدیثی است که در متن کتاب آمده، و بحار الانوار آن را از تحف العقول نقل کرده است.

۴۲- در ص ۲۲، سطر ۴، شماره ۲ باید روی کلمه والجهل باشد نه روی کلمه تبرج.

۴۳- در ص ۴۸، سطر ۴، گیومه ای که بسته شده است جایی باز نشده بود و آغازی ندارد.

۴۴- ص ۶، سطر ۱ علامت پاورقی از چاپ افتاده است.

آنچه ذکر شد تمام اشکالاتی نبود که بر تصحیح این رسائل وارد است. ذکر این نمونه ها، تنها برای آن بود که قدری بیشتر، دقت مصححان را برانگیزد. با این امید که تمام آثار شیخ اعظم آن گونه که سزاوار دقت اوست، با همت مسؤولان محترم کنگره جهانی شیخ انصاری تصحیح و چاپ شود. توفیق مصححان محترم و اعضای گروه تحقیق آثار شیخ را از خدای بزرگ مسألت داریم.

